

# آمیختگی و تمایز بین شعر و سیاست

مصاحبه با محمود درویش

ترجمه تراب حق شناس

به مناسبت انتشار مجموعه ی جدیدی از اشعار محمود درویش تحت عنوان «در واپسین شامگاه روی این زمین» (۱) به زبان فرانسه، ماهنامه ی *Esprit* به تاریخ ژوئیه ی ۱۹۹۴، مصاحبه ای با وی انجام داده که می خوانید. بجاست قبلاً سطور زیر را از پیشگفتاری که رونو آگو بر مصاحبه ی خویش با شاعر نوشته نقل کنیم: محمود درویش متولد ۱۹۴۲ در دهکده ی البروه (واقع در منطقه ی جلیل، شمال فلسطین) مشهورترین شاعر فلسطینی ست. از او تا کنون ۱۵ دفتر به شعر و ۵ دفتر به نثر با تیراژ وسیع در جهان عرب منتشر شده؛ اما شهرت او در اروپا برخلاف برخی دیگر از شاعران عرب مانند ادونیس، محمد الماغوط و شوقی عبدالامیر تا حدی با سوء تفاهم همراه بوده است. مگر نه این است که شعر او را به این اعتبار می خوانند یا به این تصویر از او بسنده می کنند که مردی ست متعهد به مبارزه ی سیاسی، آنهم صرفاً با سلاح سخن؟ سخنی که در شکل بیان خویش کمتر انقلابی ست تا در مضمون شورشی اش.

سرچشمه ی این ابهام را در آثار و در زندگی محمود درویش باید جستجو کرد که از زمان فرار خانواده اش به لبنان در جریان نخستین جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۴۸، از سرنوشت ملت فلسطین جدایی ناپذیر است. درویش در آن زمان شش سال بیشتر نداشت. او از نخستین آثارش در سالهای ۱۹۶۰ وفادارانه با تاریخ فلسطین عجین شده است. کتاب های او یکی پس از دیگری روزشماری ست که به گفته ی شاعر «همچون دماسنج، حال و هوای فلسطین و فلسطینیان را باز می تاباند» (۱).

سؤال: شما خود را مقید می دانید که دو جنبه از شخصیت تان، یکی فعال سیاسی و دیگری شاعر را از یکدیگر متمایز کنید. چرا چنین تمایزی قائل می شوید؟

– خوشوقتم که نگرانی مرا برای جدا کردن دو هستی درونی ام، یکی شاعر و دیگری فعال سیاسی، دریافته اید. این دو هستی که وجود مرا می سازند آنقدر با یکدیگر ترکیب شده اند که این تمایز در واقع، امری نسبی ست و بیشتر در حد یک آرزو ست تا واقعیت. این دو هستی هر یک زبان خاص خود را دارند و برای جدا کردن این دو زبان و دو نحوه ی برداشت آنها از فلسطین است که خود را بسیار مقید می دانم که در وجود خویش، شاعر را از فعال سیاسی متمایز کنم. فراتر از این، برای دفاع در برابر اتهاماتی که به من می زنند و نیز برای مقابله با کاریکاتوری که، به رغم من، از من ارائه می دهند و زبان و مقاصدی را به من نسبت می دهند که از من نیست، به تفکیک بین دو جنبه از هستی ام نیازمندم (۲).

سؤال: آثار شما به عنوان شاعر همواره با مسأله ی فلسطین درگیر است و با زبان خاص خویش به آن می پردازد. در این باب از شعر چه کاری ساخته است؟

– من از طریق شعر می خواهم بگویم که فلسطینی ها انسان هایی هستند مانند دیگران با همان پرسش هایی که آنان دارند. فلسطینی ها عاشق قهرمان گرایی نیستند. آنچه آنها از طریق قهرمان گرایی می جویند این است که مثل دیگران باشند و از جمله اگر بتوانند شاعر. علت اینکه من فعال سیاسی بودن را از شاعر بودن در هستی خویش متمایز می کنم این است که می خواهم آثارم را بی پیشداوری بخوانند و برای نوشته هایم استقلالی قائل شوند تا بشود آنها را آنطور که هستند در کنار آثار ادبی دیگر خوانند. این خواست به معنی رها کردن مسؤولیت هایی که به عنوان یک شهروند دارم نیست. شعر من به مثابه ی پیشنهاد تغییر، به مثابه ی آرزوی دگرگونی، سیاسی ست اما پایبندی من به اینکه شعرم را از مسائل

سیاسی روزمره رها سازم، انتخابی زیبایی شناسانه است، همانطور که بالعکس، یعنی درآمیختن ادبیات با اعتراض سیاسی، کاری که چه بسا پر اتفاق می افتد.

سؤال: آیا از اینکه شما را شاعر رسمی قضیه ی فلسطین بشناسند هراس دارید؟

- آری. مسلم است که من با هموطنانم هم سرنوشتی ولی به هیچ رو نمی خواهم شاعری رسمی باشم. به این دلیل است که بین رابطه ی شعرم با واقعیت و رابطه ای که ممکن است آن را با هرگونه رسمیتی پیوند دهد تمایز قائل می شوم. زیرا هر مقام و موضع رسمی (۳) مانعی ست در راه آزادی آفرینش هنری من و حتی مانعی ست در راه امکان نگاه نقادانه ی کار خاص خودم. به عبارت دیگر، این حتی با ملزومات کار خلاق در تضاد است. برای مثال، من حاضر نیستم در يك دولت فلسطینی وزارت فرهنگ را به عهده بگیرم.

سؤال: با وجود این، بین آثار شما و فلسطینی ها پیوندی تنگاتنگ هست. شعرهای شما خوانندگان فراوان دارد، همه جا بر سر زبان ها ست و آنها را در مناطق اشغالی بر دیوارها می نویسند. رابطه ی ظریفی که شما را با مردم پیوند می دهد در ادبیات معاصر یگانه است. چه احساسی نسبت به این رابطه دارید؟

- این پیوند غالباً به من نیرو می بخشد، هرچند چنین محبوبیتی برایم ترس آور است. شکی نیست که این رابطه شعر را از انزوا نجات می دهد اما شاعر را نه. زیرا تجربه ی شعر همواره گونه ای فاصله گرفتن از جهان را ایجاب می کند. این فاصله گرفتن به من اجازه می دهد پرسش هایی را برای خویش مطرح کنم که از مرز واقعیتی که تاریخ به آن رسیده فراتر می روند.

سؤال: اما این محبوبیت را چگونه توضیح می دهید؟

- راست است. امر عجیبی ست. محبوبیت من از این رو نیست که به زبان فلسطینی ها سخن می گویم، بلکه از این روست که زبان من این توهم را به آنان می دهد که گویا خود می توانند چنین بگویند. با وجود این، نگرانی من به عنوان نویسنده و سرگذشت شخصی من چنان رابطه ی رفاقت آمیزی را به وجود می آورد که آنها باور دارند که از آنان سخن می گویم. من از «من» خود حرف می زنم و آنها آن را «من جمعی» می فهمند. بنا بر این، من در قبال مخاطبان خویش فضائی باز در اختیار دارم. من بیانگر روح آنانم بی آنکه والی شان باشم. پس از ۱۹۴۸، دوران کودکی و آوارگی من با شوربختی بسیار همراه شد. هنگامی که خانواده ام با وضعی دشوار روبرو گشت، من خود را ناگهان محروم از مهر و عاطفه ی آنان احساس کردم به طوری که معتقد شده بودم که مادرم مرا دوست نمی دارد. در جریان یکی از نخستین دوره های زندان، زمانی که ۲۰ ساله بودم، مادرم به ملاقاتم آمد. برایم قهوه آورده بود و خوراکی هایی که دوست داشتم. باز هم فکر می کردم که او نمی دانسته اینها خوراکی هایی ست که من دوست می دارم. پس از آنکه رفت شعر کوتاهی سرودم که در آن آمده بود:

«دلم میرود برای نان مادرم

برای قهوه

و برای نوازش مادرم

از کودکی هرروز

بر شانه روزها بالا میروم

و قد میکشم

و میکوشم زنده بمانم  
چون اگر مردم  
خجلت میبرم از اشک مادرم». (۴)

این شعر ساده را که حاصل یک سرگذشت شخصی ست امروز میلیون ها عرب تجربه می کنند و به آواز می خوانند. منظور این که سخن هرچه صمیمی تر، جهانشمول تر.

جامعه ی ما در ۱۹۴۸ درهم کوبیده شد. هیچ پایه ی مشخص و استواری نبود که بتوان بر آن فرهنگی بنا کرد. از امکان ایجاد یک تئاتر گرفته تا نوشتن رمان. تنها برداری که چه شفاهی و چه کتبی به حیات خود ادامه داد شعر بود. در زبان عربی کلمه ای که معرف شعر است معرف خانه هم هست (بیت). شکی نیست که فلسطینی ها در شعر خانه می یابند. زبان همیشه سرشار از این هم و غم است که از کلمه کشورهای بنا شود. برای فلسطینی ها مسأله از این نیز فراتر می رود. اصرار سرسختانه ی آنها برای نقل سرگذشت شان آنان را از قدرتی که تاریخ مصیبت بارشان در خفه کردن آنها داشته آزاد ساخته است.

امروز نیز در سوگ مرده، بستگانش از من می خواهند برایشان شعری بگویم گویی با این کار می تواند همچنان زنده بماند. از برکت سخن.

سؤال: شعرهایی که در این اواخر [به فرانسه] ترجمه شده کمتر از شعرهای پیشین به حوادث روز ارتباط دارند. به نظر می رسد که در آثار شما نوعی بازگشت به سرچشمه ی سخن دیده می شود یعنی برخورد به اسطوره و افسانه با رویی گشاده تر. آیا این نشانه ی آن نیست که از این پس می خواهید در قلمرو سنت حماسی باشید و ملتی را پدید آورید که در عین محرومیت از سرزمین بتواند در سرزمینی از کلمه زاده شود. انطور که مثلاً در حماسه ی گیلگمش (۵) یا تورات می بینیم!

– من به این بسنده می کنم که بگویم با تعریفی که از بلندپروازی این شعرها می دهید موافقم. به این بسنده می کنم و از خود می پرسم که آیا من به چنین هدفی رسیده ام. گاه دلسرد می شوم. اما وقتی در برداشتی که شما از شعر من دارید پروژه ام را باز می یابم نتیجه می گیرم که نوشته ام به هویت مستقل خویش دست یافته و از قیودی که آن را به وقایع ویژه ی سرگذشت من ربط می داده آزاد شده است. با این شعرها من وارد فضائی می شوم که مرا از سردرگمی در امان می دارد. شعر وقتی خراج گزارِ حوادث روز نباشد، این خطر آن را تهدید نمی کند که با گذشت مرحله ی مشخص تاریخیِ حوادث از صحنه روبوده شود. اما با رها شدن از این خطر، با خطر دیگری روبرو هستم که مربوط به بعد مطلق است که می خواسته ام به شعرم بدهم. وقتی به طرح پرسش های متافیزیکی می رسم با بحران دیگری روبرو می شوم. فعلاً در راهم. شعرهای من تا کنون به اهداف خاص خود رسیده اند. آنها به سرگذشت شخصی من بسنده نمی کنند. گویی از این پس، افقی که پیش چشم دارند سرودن خود شعر است. به این دلیل است که در این کتاب بارها به «آغازهای گفتار» اشاره شده است. این اشعار تلاش هایی را نیز برای نیل به حد اکثر مدرنیت ادبی پشت سر گذارده اند. اما کمتر قانع می کنند. واقعیت این است که من جویای یک کلاسیسیسم مدرن هستم.

شاید پروژه ی من بیش از حد بلندپروازانه است. همیشه از خود می پرسم کدامیک بزرگتریم من یا شعر من؟ متأسفانه احساسم این است که خود از شعرم بزرگتر مانده ام. یعنی شعر من هنوز نمی تواند پروژه هایم را تحقق بخشد. تا کنون تابع افق تنگ تاریخی بوده ام که مرا محدود می کرده است. دلم می خواهد به لحظه ای برسم که شعرم از من فراتر رود و دیگر این احساس را نداشته باشم که سراینده ی آنم.

سؤال: شما ۲۴ سال است که در تبعید بسر می برید. آیا همین تجربه ی تبعید است که فاصله ی لازم را برای شما فراهم کرده تا از سرگذشت فلسطینی ها فراتر روید؟

- آری. تبعید می تواند نوعی دلهره و تهدید به وجود آورد. ولی من تردیدی به خود راه نمی دهم که بگویم تبعید میهن شاعرانه ی من است، میهنی که به من امکان داده به تصویر درست تری از خویش دست یابم. وقتی که از اینجا به آنچه سالها پیش در «جلیل فلسطین» بودم می نگرم، هنگامی که به تاریخ که پیوسته ره می پوید نگاه می کنم صحنه را با پیکارهایش، با فتوحاتش و خدایانش بهتر درک می کنم. به ویژه از تنشی خلاص می شوم که زیستن در متن حادثه در من به وجود می آورد. با فاصله گرفتن خود را بهتر می فهمم و همینطور تاریخی را که در این متن رخ می دهد. تبعید به شعر من امکان داده است که با طبیعت خاص خویش آشنا شود.

چیزی که در رابطه با مسأله ی فلسطین روحم را می آزارد خشم و شورشی ست که در نتیجه ی ترحمی که نسبت به فلسطینی ها ابراز می شود در خود حس می کنم. دلم می خواهد آنها را انسان به شمار آورند. منظورم احساسات غلیظ روزنامه نگاران است! در نگاه آنان فلسطینی ها تنها نقش آدم های بیچاره ای را ایفا می کنند که گویا دچار حادثه ای شده اند. به خصوص پشت سکه نشان می دهد که همه متفق القول اند که ملتی آواره از چند هزار سال پیش، یعنی ملت یهود، میهن خویش را بازیافته است. همین نکته همه ی کسانی را که از این کشمکش سخن می گویند و می دارد تا نسبت به سرنوشت فلسطینی ها و فاجعه ای که آنها بارش را به دوش می کشند برخوردی نسبی و مشروط داشته باشند. خود قدرت غالب (اسرائیل) نیز همچنان موقعیت قربانی بودن را انحصاراً در اختیار دارد و تازه از سر شفقت، خود را قربانی ای به شمار می آورد که می تواند به مثابه ی وجدان زنده ی فاجعه (کشتار یهودیان در جنگ دوم) در صحنه رخ نماید.

سؤال: دو شعر که در سال ۱۹۹۲ سروده شده: «گفتار مرد سرخ پوست» «یازده ستاره در پایان صحنه ی اندلس» به روش خاص خویش وقایع سال ۱۴۹۲ را به یاد می آورد یعنی کشف دنیای جدید و آغاز دوره ای استعماری که تمدن بومیان قاره ی آمریکا را نابود کرد و دیگر سقوط غرناطه [در اندلس - اسپانیا] که به حضور و همزیستی سه دین یکتاپرست یهودیت، مسیحیت و اسلام در اروپا پایان داد. در این دو شعر که به این وقایع تاریخی اختصاص می دهید رد پای فلسطین را می توان بین سطرها مشاهده کرد اما فلسطینی که در سطح یک اسطوره ی جهانشمول ارتقاء یافته و همه ی خشونت های جهان و کاروان رانده شدگان، تبعیدیان و مردگانش را در خود جمع کرده است.

- فلسطین، فی نفسه، موجودیت یک تمدن است، نوعی انسانیت که من احساس می کنم آن را همچون امانتی در خویش دارم. چنین تمدن و انسانیتی متعلق به من است از عهد خدایان کنعانی، از زنان اعصار کهن با جامه هایی به نقش گل، تا کودکانی که سنگ پرتاب می کنند: تمام آنچه فلسطین را ساخته، از یونانیان، رومیان، یهودیان گرفته تا عثمانیان انگلیس ها و فرانسویان. من همه ی اینها هستم. مسلم است که من به عنوان شاعر، همه ی این میراث را از آن خود می دانم اما همه دست به دست هم می دهند تا هویت مرا به مثابه ی انسان بسازند. این مسأله که از کی این یا آن قطعه زمین به فلان یا بهمان تعلق داشته مورد نظر من نیست. آنچه برای من اهمیت دارد این است که تاریخ فلسطین تاریخ شناخت بشری ست. این است آن معنایی که می کوشم در اشعارم متبلور کنم و به همین دلیل است که شما می توانید فلسطین را در ژرفای فتح دنیای جدید و با سقوط غرناطه مشاهده کنید. همه ی قهر تاریخ، همه ی مهاجرت ها، همه ی ملت ها، همه ی پیوندهایی که بین آنان بسته شده ترانه ی فلسطین را می سازند. هنگامی که من بر سقوط غرناطه اشک می ریزم نه به خاطر آنست که تملکی پایان گرفته است، بلکه به خاطر جدایی ملت هایی ست که هویت خویش را در گفتگویی باز یافته بودند. این است منظور من

از انسانی شمردن فلسطین.

سؤال: با ارتقاء فلسطین به سطح اسطوره ای جهانشمول، آیا خشونت افسار گسیخته در آنجا را نیز به سطح اسطوره نمی رسانید؟

– خشونت قضا و قدر نیست. حکومتگران نه خدا هستند و نه شاعر. فلسطین کانون تضاد منافع است نه کانون تضاد اسطوره ها. فلسطین قربانی موقعیت جغرافیایی خود است نه قربانی خویش. اما حقیقت این است که می تواند میهنی باشد که مسأله ی آشتی را با آغوش باز پذیرا گردد. و وظیفه ی ما است که این مسأله را تا بعد جهانی ای که ایده ی آشتی در خود دارد ارتقاء دهیم. اگر به این توفیق یابیم مایه ی خوشوقتی من است. این امر بدین معنا است که شعر من فقط از کلمات پدید نیامده بلکه توانسته است ملزومات خاص خویش را در چنگ داشته باشد.

سؤال: پل سلان شاعر یهودی آلمانی بین شعر و فشردن دست فرقی نمی بیند. آیا حاضرید این تعریف را از آن خود بدانید؟  
– کاش گوینده ی آن من بودم.

سؤال: شعر اندلس را در پایان این مجموعه گذارده اید. آیا این دستی ست که به نشان دوستی دراز می شود؟

– از این فراتر است. این دلی ست که پر می کشد. در شعر هیچ غریبه ای نیست. شعر میهن غریب ها ست. میهنی که دیگر در آن غریب نیستند.

\*\*\*\*\*

پانویس ها:

۱- Au dernier soir sur cette terre محمود درویش، ترجمه ی الیاس صنبر، پاریس انتشارات Actes Sud ۱۹۹۴

۲- به نقل از سیمون بیتون در مقاله ی «شعر و شلاق» مندرج در «فلسطین: میهن من، ماجرای شعر محمود درویش» پاریس انتشارات Minuit, ۱۹۸۸ :

در ۲۸ آوریل ۸۸، چند ماه پس از آغاز انتفاضه در سرزمین های اشغالی، اسحاق شامیر، نخست وزیر وقت اسرائیل، طی نطقی شدید اللحن در کنیست (پارلمان) این کشور به شعری از محمود درویش حمله کرده، اظهار داشت: «روشن است که آنچه آشوبگران و سردمداران و حمایتگران آنها جستجو می کنند صلح نیست» و افزود: «لازم نیست غیبگو باشیم تا بتوانیم از مقاصد واقعی آنان سر درآوریم. اهدافی که باندهای آدمکش زیر تابلو ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) دنبال می کنند توسط یکی از شاعران آنها به نام محمود درویش که به اصطلاح وزیر فرهنگ ساف می باشد، اخیراً به دقت بیان شده و آدم از خود می پرسد که به چه حسابی چنین آدمی را میانه رو به شمار می آورند». این حملات سخت به دنبال ترجمه ی شعری از محمود درویش در دو روزنامه ی پرتیراژ اسرائیل، یدیعوت آهارانوت و دیگری روزنامه ی دست راستی معاریو صورت می گرفت. عنوان شعر مزبور این است: «رهگذرانی بین حرف های گذرا» و سه سطر اول آن روحیه ی حاکم بر شعر را نشان می دهد: «شما که بین حرف های گذرا درگذرید نامتان را بر دوش گیرید و بروید» ساعت هاتان را از زمانه ی ما بردارید و بروید» از این متن که بد خوانده شده و شاید هم بد ترجمه شده بود چنین فهمیده بودند که شاعر یهودیان را بر می انگیزد که اسرائیل را ترک کنند. در تماسی که روزنامه ی هآرتز با شاعر گرفته بود وی توضیح می داد که فقط از اسرائیلی ها دعوت کرده است از سرزمین های اشغالی خارج شوند. پس از نطق شامیر در پارلمان، محمود درویش را «شاعر تروریست»، «نژادپرست ضدیهود»، «سخنگوی آدمکشان» و غیره نامیدند. درباره ی این ماجرا به کتاب مفید «فلسطین میهن من، ماجرای يك شعر» مراجعه شود. در این کتاب، غیر از شعر «رهگذرانی بین حرفهای گذرا»

سه مقاله از نویسندگان یهودی طرفدار صلح نیز آمده است.

۳- محمود درویش، با اینکه به هیچیک از سازمان های تاریخی جنبش انقلابی فلسطین وابسته نبود، در سال ۱۹۸۷ به عضویت کمیته ی اجرائی ساف منصوب شد. در آنجا چه به خاطر حیثیتی که به عنوان نویسنده داشت و چه به خاطر عواطف تقریباً پدرانه ای که یاسر عرفات نسبت به او دارد، از نفوذ زیادی برخوردار بود. در آستانه ی امضای قرارداد اسلو در واشنگتن (بین عرفات و رابین) در سپتامبر ۱۹۹۳، از کمیته ی مزبور به اعتراض استعفا داد.

۴- «به مادرم» از مجموعه ی *Rien qu'une autre année* (فقط يك سال دیگر)، ترجمه ی عبد اللطیف لعبی به فرانسه، انتشارات مینوی ۱۹۸۴. در ویراست جدید این مقاله، ترجمه این قطعه شعر را از مقالهء خوب علی امینی نجفی دربارهء محمود درویش به وام گرفته ایم (بی بی سی فارسی).

۵- گیلگامش پادشاه اردوک واقع در جنوب بابل (۲۰۰۰ قبل از میلاد). حماسه ی منظومه ی گیلگامش به نام این پادشاه پهلوان در دست است و آن شامل ۱۲ عدد لوح بزرگ به خط میخی بوده (فرهنگ معین). این منظومه به فارسی ترجمه شده است (م).

(منتشر شده در نشریه ی نقطه تابستان ۱۳۷۴)